

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که بود در ذیل تنبیهات استصحاب، مبحثی به نام استصحاب صحت بود اگر در اثنای نماز شک بکند در این که این کاری که انجام داده قاطع هست یا نه، عده ای از علما چه سنی چه شیعه استصحاب صحت می کردند. تا حالا نماز صحیح بود بعد از این هم صحیح است. در یکی از تنبیهات استصحاب متعرض این بحث شدند که آیا استصحاب صحت جاری می شود یا استصحاب جاری نمی شود. آقای خوئی در این جا در همین تنبیهات استصحاب آوردند آقایان اگر بخواهند مراجعه بکنند اما مرحوم نائینی به مناسبتی در مباحث اقل و اکثر در بطلان عمل به زیاده آوردند و این جا هم در بحث استصحاب ارجاع به همان جا دادند. دیگر وارد بحث نشدند، چون در آن جا مفصلا وارد شده بودند دیگر در این بحث استصحاب وارد نشدند.

عرض کردیم این بحث در باب استصحاب، یک دفعه به لحاظ خودش صحت فی نفسه، خود صحت قابل استصحاب هست در اثنای عمل یا نه که خب اشکال شد و اشکالش هم گذشت.

نکته بعدی این بود که حالا با قطع نظر این که استصحاب صحت فی نفسه جاری بشود یا جاری نشود چون یک وجه دیگر هم هست که بعد بخواهیم متعرض بشویم، با قطع نظر از این نکته آیا یک نکته فقهی می شود برای این پیدا کرد برای این که در بعضی از موارد لا اقل استصحاب صحت جاری بشود. این نکته فقهی را مرحوم شیخ قدس الله نفسه در باب صلوة که از روایت در می آید که صلوة یک هیئت اتصالی هم دارد غیر از اجزاء و غیر از ترتیب اجزاء یک هیئت اتصالی دارد مثلا رکوع باید قبل از سجود باشد، سجود قبل از تشهد باشد، این ترتیب اجزا است، یک هیئتی هم دارد که باید هیئت حفظ بشود مثل بدن انسان، غیر از این که دست دارد، پا دارد، هر کدام جای خودش هستند یک روح حاکم بر کل بدن هم هست که اسمش هیئت اتصالی است و بنابراین آن چه که این هیئت اتصالی را قطع می کند به آن قاطع می گفتند، آن چه که با عمل نمی سازد به آن مانع می گفتند، این اصطلاح یک

اصطلاح دیگری را هم سابقا یک جور دیگر شرح دادم این شرح مراد است که مرحوم نائینی هم همین شرح را آورده است چون آن جوری هم می شد شرح داد بنابراین مانع چیزی است که با صلوة جمع نمی شود مگر در آناتی که ساکن باشد، متخلل باشد و فاعل به فعل صلوتی نباشد که در بعضی از روایات دارد مثلا اگر حدثی صادر شد مثلا چند قدم برود وضو بگیرد یبنی علی صلوته، این در روایات ما عنوان بنی علی صلوته داریم اما در مقابل قاطع، قاطع نه دیگر نماز را جدا می کند حتی در آن سکون هم باشد این عمل انجام شد نماز را قطع میکنند، دیگر نمی تواند یبنی علی صلوته، نمی تواند این را به آن متصل بکند پس در می آید که ما یک هیئت اتصالی هم داریم و لذا بر این اساس ما قواطع داریم و موانع داریم. موانع آن هایی است که با عنوان صلوتی جمع نمی شوند، قواطع آن چیزی است که خود صلوة را از بین می برد، دو قسمت می کند، دو قسمت جدا. دیگر قابل پیوند به هم نیستند، قابل چسباندن نیستند، این هیئت اتصالی این است. اگر شک در هیئت اتصالی کردیم عملی انجام دادیم که آیا هیئت اتصالی از بین رفت یا نه، می توانیم استصحاب همین هیئت اتصالی بکنیم، صحت به معنای هیئت اتصال. بگوییم تا حالا هیئت اتصالی بود، بگوییم تا حالا هیئت اتصالی بود حالا هم باقی است، اسم را قاطع گذاشتند که گفتند مثلا از ادله در باب صلوة این در می آید. فرض کنید در باب حج این در نمی آید، می شود شما طواف را یک وقت انجام بدهید و سعی را یک وقت دیگر انجام بدهید. این طور نیست که یک هیئت اتصالی مثل یک زنجیره ای، مثل یک نخ تسبیح دانه های تسبیح را یا مثل روحی که جسم را جمع می کند. این یک هیئت اتصالی است پس بنابراین ما در نماز قاطع و مانع هر دو را داریم مانع آن چیزی است که با وجودش نماز محقق نمی شود لکن در اثنای فعل نمازی اما اگر ساکت بود، فرض کنید یک قدم جلو گذاشت و یک قدم عقب گذاشت بعد نمازش را ادامه داد اشکال ندارد، این را مانع می گویند، این مانع نیست اما اگر چیزی باشد که در حتی آفات متخلله هم مانع است یعنی نمی گذارد نماز درست بشود حتی قابل بنا نیست به این قاطع می گویند مثل یک کسی که سکوت کرده از نماز تماما پشت گرداند، این را قاطع می گویند، التفات را قاطع می گویند یا قهقهه یا مثلا همینی که در روایات پیغمبر آمده که اگر سگ سیاه جلوی انسان مصلی رد شد قطع نماز می کند، حالا اگر دارد سگ رد می شود ایشان سکوت بکنند هیچی نگویند تا سگ رد بشود، نمازش را ادامه بدهد می گویند نمی شود. ظاهر

.....
حدیث این است که این نماز را قطع می کند ولو اشتغال به افعال صلوته توش نباشد پس مراد از قاطع این است، اولاً تفصیلش روشن بشود.

آیا این مطلب ثابت است؟ هیئت اتصالی و قاطع به این معنا؟ این جا مرحوم شیخ فرمودند مرحوم آقای نائینی اشکال کردند، البته آقایان بعدی را خودتان مراجعه بکنید، مرحوم آقا ضیا سعی کردند اثبات بکنند قبول بکنند، ما فعلاً بین همین دو علم بزرگوار، دو علم از اعلام همین را می گوئیم بقیه ان شا الله جوری گفته شده که بقیه هم روشن بشود.

خلاصه حرف مرحوم نائینی قدس الله نفسه روایاتی را که شما در قواعد فقهی دارید با موانع یکی اند فرق نمی کنند، قواطع هم مفادش این است که اگر این شیء در اثنای نماز آمد نماز فاسد است. توش در نمی آید که هیئت اتصالی داریم. آقاضیا با اتعاب نفس می خواهند اثبات بکنند که نه، از این روایت در می آید که هیئت اتصالی داریم، این خلاصه دعوی بین دو بزرگوار اول روشن بشود که این دو بزرگوار محل کلامشان در چیست. مرحوم نائینی اشکالش این است، البته مرحوم نائینی در این مطلب سه تا اشکال دارند، اشکال اولشان این است که چنین چیزی نداریم، اصلاً نیست، هیئت اتصالی نیست، اشکال دومش که باز دیروز تقریب کردیم فرق می کند پس خلاصه بحث چون هی فاصله می شود ما مجبوریم تکرار بکنیم خلاصه بحث بین این دو تا بزرگوار این است که آیا از روایاتی که داریم در می آوریم شارع چیزی در نماز به نام هیئت اتصالی اعتبار کرده است، آن وقت اصطلاحاً در میان اصولیین ما که این بحث مطرح شده اصطلاحاً اسمش را گذاشتند جزء صوری نماز در مقابل جزء مادی نماز یا اجزای مادیه صلو، مراد از ماده در این جا این ماده مصطلح نیست یعنی اجزائی که تشکیل دهنده ظاهر نمازند، مرادشان این است مثل رکوع، مثل سجود، مثل ذکر رکوع، مثل تشهد، مثل قیام، مثل قرائت. اصطلاحاً این ها را جزء مادی می گویند و این هیئت اتصالی را جزء صوری می گویند که شارع هم این هیئت اتصالی را اعتبار کرده است، این امر صوری را اعتبار کرده است. بحثی که الان بین اعلام هست این است که چنین چیزی هست، از ادله در می آید یا نه. مرحوم نائینی می خواهند بفرمایند که، خلاصه بحث ایشان که این نهی که ما در روایات داریم مثل لا تلتفت فی صلوته، این جور نهی ها در نماز اشاره به این است که اگر التفات در اثنای نماز واقع شد نماز

.....

باطل است. فقط همین مقدار. مرحوم آقاضیا می فرماید نه، اگر در اثنای نماز واقع شد نماز باطل است و هیئت اتصالی نماز به هم خورد. از این روایت هیئت اتصالی در می آید. فقط فرق مرحوم آقای نائینی با آقاضیا این است که آقاضیا می گوید اگر لا تلتفت باشد حق با شماست، از توش هیئت اتصالی در نمی آید اما روایات عنوان قاطع دارد مثلاً الالتفات یقطع الصلوة. اگر عنوان قاطع در روایت آمد معنایش این است که اعتبار هیئت اتصالی است، این خلاصه حرف آقاضیا است. اگر فقط لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه بود این در می آید توش مانعیت و فساد اما اگر گفت لبس ما لا یوکل لحمه یقطع الصلوة، گفت یقطع الصلوة، اگر یقطع الصلوة گفت معلوم می شود که هیئت اتصالی چون قطع یعنی جدا ساختن، این که آدم یک چیزی را دو قسمت بکند. دو تا قسمت جداگانه که به هم ربطی هم ندارند پس بنابراین اشکال مرحوم آقاضیا این است، حالا این خلاصه بحث ما یواش یواش می خواهیم بحث این ها روشن بشود پس بحث اشکال اول مرحوم نائینی که این نهی که وارد شده لا تلتفت یا القهقهة تقطع الصلوة، این جور چیز ها ازش در نمی آید إلا فساد نماز اما ما از آن در بیاوریم که شارع هیئت اتصالی را در آورده نه از توش در نمی آید. این خلاصه اشکال.

البته کرارا و مرارا عرض کردیم هم در مطلب اول ایشان هم در دوم ایشان که الان باز اشاره می کنیم کلمه نهی غیری بکار بردند. من عرض کردم یک اصطلاحی دارند غیری را در مقابل نفسی، غیری به اصطلاح آن جایی که مقدمه است، نفسی هم که خودش است آن وقت چون وجوب مقدمه را علی تقدیر قول وجوب غیری می دانند، وجوب ذی المقدمه را نفسی می دانند، آن وقت همچنان که می گویند ما اگر اوامری داشتیم به اجزاء و شرائط خورد مثلاً لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب، لا صلوة إلا الی القبلة، امری داشتیم که به اجزاء خورد این امر غیری است یعنی امر نفسیت ندارد یعنی اگر شما بدون فاتحة الكتاب نماز خواندید نمازتان باطل است اما عقوبت ندارید، مولوی نیست. این غیری است، خودش نفسیت ندارد، این به خاطر این که نماز باطل است. نهی هم همین طور است پس اوامر در اجزاء و شرائط، در اجزاء و شرائط را اصطلاحاً اوامر غیری می گویند، این اصطلاحی است و مراد از غیر در این جا یعنی مقدمی و مراد از مقدمی در این جا مقدمه داخلیه است، در کتب دیدید که مقدمه داخلیه داریم مقدمه خارجی داریم، اصطلاحاً اجزا و شرائط را مقدمه داخلیه می دانند یعنی اگر انسان اجزا و شرائط را انجام داد عمل انجام می گیرد. طبعاً این مباحث را ما سابقاً عرض کردیم که

واقعیت درست نیست و صحیح نیست، حالا تکرار نمی کنیم، فقط اول تقریب کلام این ها می کنیم. این در باب اجزاء و شرائط امر را غیری می گویند. در باب موانع و قواطع، اگر قائل باشیم یا آن جا هم اجزاء و شرائط و اسباب اگر جدا حسابش بکنیم آن ها امر را غیری می دانند. در باب موانع و قواطع فرق مانع و قاطع هم روشن شد. اگر نهی باشد مثل لا تلتفت فی صلوتک آن هم غیری است، یعنی چه؟ یعنی اگر شما در نماز التفات کردید خودش عقوبت ندارد، زندان ندارد، روز قیامت هم عذاب ندارد، نمازتان باطل است، این غیری به این معناست، مراد مرحوم نائینی از غیری در این جا مراد این است لذا اگر گفت لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه مولوی نیست یعنی اگر در پوست و موی حیوان غیر ماکول اللحم نماز خواندید نمازتان محقق نمی شود، باطل است، نمازتان درست نیست نه این که یک عمل حرامی انجام دادید روز قیامت شما را عقاب می کند. این خلاصه مرادشان از نهی غیری است.

آن وقت مرحوم نائینی می فرماید این نهی غیری از توش فساد در می آید، از توی این نهی غیری مسئله هیئت اتصالی در نمی آید، این خلاصه کلمات مرحوم نائینی است. این که یک چیزی به نام هیئت اتصالی هست یا نیست؟ عرض کردیم ما احتمال دادیم که دیگر جای شرحش این جا نیست خود این ها هم مولویت داشته باشند، عرض کردیم قدمای بحث بعید می دانم کشکی عبارت بگویند مثلاً می گویند یحرم الالتفات فی الصلوة، ایشان می خواهد بگوید این حرمت غیری است، ظاهر عبارت که نفسی است. ظواهر عبارت این است که اگر انجام داد خودش عمل حرامی است، حالا غیر از این که قاطع نماز یا مانع نماز است حالت حرمت دارد، ظاهرش این است. حالا این بحث که آیا این را قبول بکنیم یا قبول نکنیم چون چند بار تا حالا متعرض شدیم و اشاره به دلیلش هم کردم فعلاً وارد نمی شویم پس بنابراین در مثل مثلاً لا تلتفت فی صلوتک بگوییم التفات در نماز حرام است و از این یک حکم وضعی هم در می آید و آن بطلان نماز است. این را اگر ما نهی نفسی بگیریم که آقایان نفسی یا مولوی نگرفتند، اگر بگیریم نتیجه اش این است. حالا خیلی خب وارد این بحث های ریز و درشتش نمی شویم، این ها جای خودش باشد.

بحثی که الان هست این نهی غیری چه چیزی توش در می آید با تعبیر ایشان، ایشان فساد می گوید. مرحوم آقاضیا می گوید فساد به هیئت اتصالی. این اختلاف در این جاست. حالا اشکال اول مرحوم آقای نائینی این بود که از این عبارات بیش از فساد در نمی آید،

این یک. جواب مرحوم آقای آقاضیا را هم خواندیم اگر لا تلتفت فی صلوٰتک باشد، لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه باشد درست است هیئت اتصالی در نمی آید اما اگر در لسان دلیل قطع باشد، القهقهة تقطع الصلوة، اگر تقطع باشد نه هیئت اتصالی را فرض نکنید. این خلاصه کلام مرحوم آقای آقاضیا است و خود ما هم به عنوان محاکمه عرض کردیم انصافا اگر حتی به روایات اهل بیت مراجعه بکنیم که مثلاً در همین جامع الاحادیث یا وسائل، انصافا استفاده مطلبی را که مرحوم آقاضیا فرمودند روشن نیست. این مطلب اول.

مطلب دوم اشکال دوم ایشان، خلاصه اشکال دوم ایشان این است که ما بر فرض هم قائل بشویم که یک جزء صوری هست اشکال مرحوم نائینی این است که امر به صلوة منحل به این نمی شود. امر به صلوة منحل به اجزای مادی می شود یعنی امر اقم الصلوة منحل می شود به مثلاً اركع، اسجد، اقرأ الحمد، اقرأ السورة، ذکر رکوع مثلاً، ائت بذكر الركوع، قل فی الركوع کذا، این ها واجبند اما این که این جزء صوری هم واجب است منحل به آن نمی شود. این اشکال دوم مرحوم نائینی است. ایشان در جزء صوری نکته ای را فرمودند چون می خواهیم تتمه کلام آقاضیا را بخوانیم و بنده برای توضیح مطلب مرحوم آقای نائینی عرض کردیم که روی مسئله اعتبار دیگر بردیم، آن اعتبار شخصی. در باب عهود معروف این طور است که ثمن یُقَسَّط بر اجزاء اما لا یُقَسَّط بر شروط و اوصاف إلا وصف صحت، این شروط و اوصاف شبیه همین جزء صوری است که مرحوم آقای نائینی در این جا گفتند. این جا می گفتند یُقَسَّط و این جا ينحل می گویند، هر دو یکی است، یکیش اعتبار قانونی است و یکیش التزام شخصی است، هر دو اعتبارند لذا عرض کردیم مباحث را به همدیگر ربط بدهیم و یک فکر جامعی همیشه داشته باشیم. بحثی که الان مطرح است اگر گفت اقم الصلوة و این در واقع مرکب از ده جزء بود می گویند امر منحل به ده جزء می شود. البته حالا این که این وجوب اجزاء نفسی است، تاهلی است، فلان است، غیری است بحث دارند و عرض کردیم از همه شان اشد از تمامشان مرحوم آقاضیا است که وجوب نفسی می داند. بعضی ها هم وجوب نفسی ضمنی، ایشان می گویند نه، عین وجوبی است که به کل است، هیچ فرق نمی کند. همان وجوبی که به کل است همان وجوب به اجزاء خورده است. شاید مشهورتر بین متأخرین اصولیین ما وجوب غیری باشد. شاید مشهورتر، نسبت نمی توانم بدهم شاید. ما هم که اصلاً قبول نکردیم، انحلال را به هیچ وجه من الوجوه قبول نکردیم. این در باب اعتبارات قانونی.

در باب التزامات شخصی هم این جور معروف است که یُقَسَّطُ الثمن على الاجزاء و لا یُقَسَّطُ على الشروط و لا على الاوصاف إلا على وصف الصحة یعنی به عبارة اخرى اگر گفت یک خانه دارم به تو می فروشم که اول کوچه است، این مثلا اول کوچه با این وصف اول کوچه نرخش مثلا با آن خانه ای که آخر کوچه است صد میلیون تومان فرق دارد من باب مثال عرض میکنم. صد میلیون تومان فرق دارد. بعد مربوط به آخر کوچه است، خانه همان است، مقدارش و مساحتش و اتاق هایش و نقشه اش و همه خصوصیاتش همان است اما آخر کوچه است، آیا ایشان می تواند ما بازای این صد میلیون تفاوت، تفاوت را از طرف بگیرد؟ گفتند نه، این که می گویند اوصاف مضمون نیست این ضمان را گاه گاهی ارش هم می گویند، ضمان هم بهش می گویند، تقسیط هم بهش می گویند، تمام این اصطلاحات به یک چیز بر می گردد، آیا این شخص می تواند به این بگوید که تو این خانه را به این وصف به من دادی، اول کوچه، همان خانه، همان متراژ، همان نقشه و همان ساختمان آخر کوچه است، تفاوت این ها صد میلیون تومان است به همین نسبت از ثمن به من برگردان و کم بکن. فتوای اصحاب بر این است که خیر حق نداری.

یا این را قبول می کند یا فسخ می کند، حق گرفتن ارش ندارد إلا در وصف صحت دارد، به استثنای وصف صحت در بقیه موارد مضمون نیست و لذا یک عبارتی بینشان مشهور شده، اوصاف و شروط در ثمن تاثیرگذار هستند، ثمن را بالا پایین می برند اما تقسیط ثمن نمی کنند. اوصاف و شروط تاثیرگذار در ثمن هستند اما تقسیط نمی کنند. این جا هم شبیه به همان است. مرحوم نائینی می خواهد بگوید جزء صوری تاثیرگذار هست، حتی در ملاک نماز تاثیر دارد إن الصلوة تنهى عن الفحشا و المنکر، جزء صوری تاثیرگذار است اما منحل نمی شود. این مدعای نائینی است، این مدعای نائینی قدس الله نفسه جزء مادی منحل می شود ولی جزء صوری نمی شود. اول مدعا روشن بشود بعد به مقام استدلال و استظهار ایشان بيفتيد.

پس بنابراین جزء صوری شبیه اوصاف و شرائط در باب بیع است، چطور در ثمن تاثیرگذار هستند لکن ثمن به آن ها تقسیط نمی شود این جزء صوری هم در خطاب هم در ملاک تاثیرگذار است. هم خطاب اقيموا الصلوة در آن تاثیرگذار است هم در ملاک لکن با این که در او تاثیرگذار هست انحلال به او نمی شود. اگر این جزء صوری را هم قبول کردیم انحلال نمی شود. آن وقت اگر انحلال

شد یعنی امر بهش تعلق نگرفته است. اگر نشد یعنی استصحاب نمی شود. این رسید به مانحن فیه یعنی آن نتیجه ای که الان ما می خواهیم چون در باب استصحاب باید تعبد باشد، این جا تعبد ندارد، اگر تعبد نداشت پس استصحابش درست نیست. این خلاصه اشکال دوم نائینی است.

و خلاصه استدلال ایشان، چرا؟ ایشان می گوید نکته اش این است که آن الجزء الصوری المتسکشف من أدلة القواطع، چون این جزء صوری را شما از یک ماده قانونی که در نیاوردید، یک روایت نیامد که نماز هیئت اتصالی دارد. این را شما از لا تلتفت در آوردید، این را شما از یقطع الصلوة در آوردید،

بل الطلب إنما تعلق بنفس عدم تخلل الالتفات

می گوید این که آمده لا تلتفت، این نیامده این طوری بگوید جزء صوری ایجاد بکند، آمده بگوید التفات نکن، از این التفات نکن ولو ما قائل باشیم که معنایش این است که باید ارتباط بشود و اتصال بشود و نتیجه هیئت اتصالی درست بشود اما این روی هیئت اتصالی نرفته است، طلب روی هیئت اتصالی نرفته است، طلب روی عنوان عدم الالتفات رفته است، ملتفت نشو در نماز. اگر به این رفت از این در نمی آید یک طلبی به اتصال بخورد. اشکال نائینی روشن شد؟ شما این اتصال را از کجا می خواهید در بیاورید؟ اگر شما اتصال را از این جا در آوردید که یحرم الالتفات، این التفات یحرم و یحرم قطع الصلوة بالالتفات، از این یحرم قطع الصلوة بالالتفات از این در نمی آید که پس یجب ایجاد الهيئة الاتصالية، این را می خواهد بگوید. آن جزء صوری ای که در می آید همین مقدار است، حرمت قطع صلوة به التفات، همین مقدار است نه وجوب ایجاد هیئت اتصالی، روشن شد حرف نائینی چیست؟ دلیل شما چیست؟ حرمة الالتفات، از این حرمة الالتفات همین مقدار در می آید، دیگر در نمی آید یجب ایجاد الهيئة الاتصالية که بگوییم یک طلبی هم به ایجاد هیئت اتصالية خورده که جزء صوری باشد. این نکته ایشان

اما جواب مرحوم آقاضیا: این جواب ایشان را هم بخوانیم:

و حینئذ، اولاً عرض کردم مرحوم آقاضیا حاشیه بسیار دقیقی نوشتند، انصافاً هم آقاضیا خیلی زحمت کشیده، خیلی فکر کردند. حالا فکرهایشان را قبول نداریم بحث دیگری است و إلا به اندازه خودشان خیلی زحمت کشیدند. اولاً ایشان فرمودند باز دو مرتبه من حاشیه ایشان را کامل می خونم برای این که انسجام بحث پیدا بشود.

اقول استفادة الهيأة من هذه النواهي

از این نواهی، مراد ایشان مثل: لا تلتفت فی صلاتک، می گوید این نه به خاطر کلمه لا تلتفت است

بملاحظة تعنونها بعنوان القاطعية

چون جای دیگر دارد که الالتفات یقطع الصلوة، القهقهة تقطع الصلوة، این عنوان قاطعیت است

و بدیهی أن هذا العنوان، عنوان قاطع

ملازم مع اعتبار جهة اتصال بين الاجزاء نعبر عنه بالهيئة الاتصالية

مثلاً می گوید فرض کنید این انسان را قطع کرد، این نخ را قطع کرد، معلوم می شود این نخ ارتباط داشته، این دست را قطع کرد

یعنی دست ارتباط داشته، یک هیئت اتصالی داشته. این جواب اول از کلام مرحوم نائینی است.

و حینئذ، این حینئذ جواب اشکال دوم است که امروز خواندیم، اشکال دوم مرحوم نائینی است.

وحینئذ فالنهی عن إيجاد القاطع

می گوید اگر شارع آمد گفت شما التفات را ایجاد نکن، النهی عن إيجاد القاطع، ایجاد القاطع که التفات باشد، اگر نهی کرد گفت لا تلتفت.

ملازم مع النهی عن قطع الجهة الاتصالية

البته این هم تکرار سابق است هم تمهید برای جواب دوم است.

و هذا النهی

یعنی بعبارة اخرى. اگر گفت قاطع را نیاور، التفات را نیاور یعنی هیئت اتصالی را قطع نکن چون نهی از قاطع به معنای نهی از قطع

است، فرق نمی کند. اگر گفت التفات را در حین نماز انجام نده یعنی نماز را قطع نکن

النهی عن قطع الجهة الاتصالية و هذا النهی عين النهی عن نقيض الاتصال

چون انقطاع ضد اتصال است. این نهی، عین نهی از نقيض اتصال است. نقيض اتصال، انقطاع است، یعنی در حقیقت از انقطاع نهی کرده

است. مراد از نقيض اتصال این است.

و لئن شئت فعبر عنه بنقيض الهيئة الاتصالية

یعنی این در حقیقت نقيض هیئت اتصالی است. نهی از التفات چون التفات ناقض هیئت اتصالی است، نهی از التفات به خاطر این که

التفات هیئت اتصالی را از بین می برد.

لأن الهيئة منتزعة من الاتصال المزبور

چون هیئت از همین اتصال پس نهی از قاطع یعنی نهی از قطع، نهی از قطع هم یعنی ضد اتصال، این در می آید که اتصال مطلوب

است. این خلاصه حرف آقاضیا، این که نقيض حساب فرمودند لأن الهيئة یعنی هیئت اتصالی

منتزعة من الاتصال المزبور

یک مشکلی که ایشان در این جا دارد این استظهار شما بر فرض درست باشد در جایی است که قاطع واقعی باشد یعنی هیئت اتصالی

را شما واقعا باید ایجاد بکنید اما الان شما در این جا می خواهید هیئت اتصالی را با استصحاب درست بکنید. اشکال وارد شد؟ پس

این جا هیئت اتصالی را می خواهید با ظاهر درست بکنید. این مطالبی که شما فرمودید بر فرض درست باشد این معنایش این است که

شما می خواهید بگویید در واقع، بله در واقع این طور است یعنی در واقع باید هیئت اتصالی باشد اما ما این جا می خواهیم ظاهر، می

خواهیم استصحاب درست بکنیم. ایشان می گوید:

و یکون این انتزاع که می شود

من اللوازم الأعمّة

من کلمه اعمّة را تا حالا در لغت عرب ندیدم، من که یادم نمی آید، این جا که اعمّة آورده، مونث آورده، نمی دانم حالا چطور مونث آورده، خدا رحمت کند آقاضیا این مذکر و مونث ایشان خیلی در و داغون بود. علی ای حال آنی را که ما بلدیم من اللوازم الاعم. این که این جا چاپ شده اعم چاپ شده. من اللوازم الاعمّة، به صیغه مونث.

من الواقع والظاهر

معلوم شد مراد ایشان از واقع و ظاهر چیست؟ می خواهد بگوید استصحابش هم کافی است. می خواهد بگوید این تلازم هم مرحله واقع است در جایی که واقعا قاطع است و هم در مرحله ظاهر است که استصحابش می کنیم. پس این هم یک نکته دیگری که مرحوم آقاضیا می خواهند اضافه بکنند.

كما هو الشأن في كل أمر انتزاعي من جهة خارجية

چون انتزاع می کنیم، نهی از قطع را، قطع هم که ضد حالت اتصال است، نقیض حالت اتصال است پس امر به اتصال است

فإنه تابع منشأ واقعا وظاهرا

این ظاهرا جایی که اصل عملی باشد

نظير الجزئية والصحة والمانعية وأمثالها من المنتزعات العقلية عن أمور خارجية

در این جهات فرقی بین ظاهر و واقع ندارد، این خلاصه جواب مرحوم آقاضیا از اشکال دوم مرحوم نائینی است.

پس ایشان این طور گرفتند نهی از قاطع ملازم است با نهی از قطع و نهی از قطع چون قطع ضد اتصال، نقیض نه ضد، نقیض اتصال است یعنی امر به اتصال است، نهی از نقیض امر به اتصال است پس اتصال یعنی هیئت اتصالیه امر پیدا می کند. این خلاصه حرف است. و خلاصه جوابی که از طرف نائینی است اصلا حق هم با نائینی است، ما هم کرارا عرض کردیم در اعتبارات قانونی به این لوازم اخذ نمی شود نه ظاهرا و نه واقعا. همان مقداری که لسان دلیل آمد اخذ می کنیم، مخصوصا به این جور چیز ها که این نقیض

اتصال است، نهی از نقیض اتصال امر به اتصال است، این ها را که اصلا اثبات نمی شود کرد. این ها اصلا در اعتبارات قانونی جا ندارد پس انصافش این است که با این اتعاب نفسی که مرحوم آقاضیا فرمودند انصافا مطلب آقاضیا قابل قبول نیست، حق با نائینی است یعنی اشکال دوم هم انصافا حق با نائینی است که اگر ما بخواهیم هیئت اتصالیه را فقط از حرمت قطع درست بکنیم به هیئت اتصالی امر نمی آید. فقط به مقدار نهی ما، نهی ما فقط به مقدار قطع اتصال است. همین مقدار است. نهی ما به مقدار نهی از اتیان قاطع است. نهی از التفات است، فقط نهی ما همین مقدار است اما این نهی بگوید قطع حرام است، قطع که حرام شد نقیض اتصال است، نقیض اتصال است پس اتصال مامور به است، پس طلب اتصال، این ها تمام لوازمی است که در باب اعتبار است پس به نظر من نکته، البته عرض کردم مرحوم آقای نائینی قدس الله سرّه به این بیانی که من عرض کردم فرمودند لکن به نظر ما حق با ایشان است، حق با مرحوم نائینی است و نه با آقاضیا، در این جا حق با نائینی است، این لوازم را نمی شود اثبات کرد.

بعد ایشان فرمودند:

و حیث عرفت ما تلونا که قبول نکردیم، این که ایشان عرفت گفت انکرنا ذلک

تری عدم المجال لإیراد الأول

اگر چاپ همین جور شده باشد، ایراده باید باشد، لایراده الاول باید باشد. یک ضمیر می خواهد، ایراد اول معنا ندارد، غلط است. مراد

ایراد اول است. صحیحش هم لایراده یا للایراد الاول، یا با ال بیاید یا با ضمیر بیاید

عدم المجال لإیراد الأول

ایراد اول درست نیست

ولا الثانی کما هو واضح

و انصافا حق با مرحوم نائینی است در هر دو مطلب نه با این مقدار می شود جهت اتصالی را اثبات کرد و علی تقدیر این که بنا بشود

جهت اتصالی را از حرمت قاطع در بیاوریم این مشکل دارد. اگر بخواهیم فقط از حرمت قاطع، یعنی بگوییم التفات حرام است، از

حرمت قاطع بخواهیم جهت اتصالی در بیاوریم خیلی مشکل است. با همین لوازم. حرمت قاطع یعنی حرمت قطع، قطع نقیض اتصال است پس می شود وجوب اتصال که نقیض، خب این ها همه اش لوازم است، انصافا این ها در مباحث فقهی خیلی جایگاه درستی ندارد پس تا این جا حق با مرحوم آقای نائینی در این دو اشکال است. حالا یک چیز های ریزه کاری در عبارات ایشان بود نهی غیری و این ها که محل کلامی نیست که گذشت.

این تا این جا اشکال دوم و انصافا هم اگر دقت بکنید هر دو خیلی زحمت کشیدند حقا يقال یعنی انصافا دقت های فراوانی که این می تواند ذهن را در ابواب دیگر باز بکند مثل این که ما الان در این باب باز کردیم.

البته یک اشکال دیگری هم کردیم که آقاضیا از این راه وارد نشد، آن اشکال من این بود که ما آن چه که از روایات قاطع در آوردیم تقطع الصلوة، التقهقهة تقطع الصلوة، الالتفات یقطع الصلوة. عرض کردیم چون در روایات است، عرض کردیم این را گفتیم از روایات اهل بیت ممکن است در بیاید نه از روایات رسول الله چون ما در جای دیگر داریم یبنی علی صلوته پس اگر گفت قاطع یعنی لا یبنی، از این لا یبنی در بیاوریم یعنی لا یبنی و یبنی از لا یبنی معلوم بشود که هیئت اتصالی فرض کردیم، این را نه نائینی نوشته نه آقاضیا. این اشکالی بود که به ذهن ما آمد که مراد ما از هیئت اتصالی همین است چون در آن روایتی که می گوید یبنی علی صلوته یعنی هیئت صلوتی هنوز محفوظ است، لا یبنی علی صلوته آن هیئت صلوتی از بین رفته است پس بگوییم اصلا مراد از هیئت اتصالی همین بنا و عدم بناست. مراد این است. این اجمالا حرف بدی نیست، البته این هیئت اتصالی به آن معنایی که این ها می گویند در نمی آورد اما این مشکلش این است که بگوییم در روایات ناظر به این معناست، این را باید اثبات بکنیم. گفت این حجر اولش مشکل است، بگوییم اگر گفته یقطع الصلوة یعنی لا مجال للبناء مراد این است، لا یبنی، روایاتی داریم که یبنی؛ آن واضح است. از خود یبنی در نمی آید که هیئت اتصالی محفوظ است، آن که در نمی آید اما اگر بگوییم این روایات یقطع ناظر است به این که لا یبنی، و از لا یبنی هیئت اتصالی یا از مجموعه یبنی و لا یبنی. انصافا این مقدمه اولیش هم مشکل است خصوصا اگر بنای کلی گذاشتیم بر این که در مباحث تکلیف و قانون اساسا قاعده کلی این است که تکلیف و قانون باید کاملا روشن باشد و واضح باشد.

ابهام نباشد و لذا ماده قانونی مجاز و کنایه و استعاره نمی شود. باید صریح باشد. بلکه عرض کردیم در باب اعتبارات کلا حتی اعتبارات شخصی باید کاملاً صریح باشد و لذا عرض کردیم در مثل نکاح معاطاتش درست نیست، طبق قاعده در کلیه عقود مگر دلیل خاصی بیاید معاطات درست نیست چون معاطات فعل است، فعل صریح نیست. حتی الفاظ مجاز و کنایه، بنای اصحاب، فتوای اصحاب به این است که الفاظ مجاز و کنایه و استعاره در باب عهود درست نیست، در باب معاملات درست نیست، اگر در باب معاملات درست نباشد در باب اعتبارات قانونی به طریق اولی، چون عرض کردیم اعتبار یک نوع تصرف در واقع است. باید دقیقاً آن مقدار که تصرف در واقع کرده بیان بشود، ابراز بشود به یک چیزی که قاطع باشد یعنی حدود داشته باشد. حد باشد، کاملاً چارچوب را مشخص بکند که چه چیزی داخل چارچوب است و چه چیزی از چارچوب خارج است. این جز شئون کار است و لذا ما عرض کردیم مثلاً می گوید متعتک، گفتیم انصافاً شبهه دارد چون تمتع غیر از علقه زوجیت است لذا اگر ما باشیم و مقتضای قاعده، لفظ صریح در باب نکاح فقط زوجتک است چون زوجتک یعنی من خودم را زوجه تو کردم، این علقه زوجیت است چون در باب نکاح اگر گفت بعتک نفسی بکذا یا گفت من تا آخر عمر با تو در یک زندگی مشترک باشم کافی نیست لذا این بنای علما بر این است که الفاظ صریح باشد، اولاً گفتند لفظ باید باشد، دوماً گفتند لفظ باید صریح باشد. اگر گفت بعتک سکنی هذه الدار لمدة شهر می گویند درست نیست، باید آجرتک بگوید.

پرسش: باید برای طرفین معلوم باشد ولی این که لفظ هم گفته می شود شاید

آیت الله مددی: برای طرفین معلوم بودن با لغت نمی سازد، لغت یک پدیده اجتماعی است، ما مثل زبان زرگری با هم صحبت بکنیم کافی نیست، یک چیز من در آوردی بین من و شما باشد کافی نیست

پرسش: دو نفری یک زبانی اختراع کردند با زبان خودشان رفتند

آیت الله مددی: دو نفری جامعه نمی شود، چون می خواهد قانون روی آن اثر بگذارد، اجتماع می خواهد اثر بگذارد.

پرسش: یعنی شما می گویند این ها

آیت الله مددی: طبعاً، یعنی باید چارچوب کاملاً دقیقی باشد. خوب دقت بکنید. اگر ما بنا شد که در اعتبارات شخصی و التزامات شخص چارچوب های ما دقیق باشد در اعتبارات قانونی قطعاً صد برابر باید اعتبارات ما دقیق تر باشد.

پرسش: اگر گفتند دو سه نفر پشت کوه رفتند، یک زبانی درست کردند آن ها نمی توانند بیع بکنند.

آیت الله مددی: آن ها پشت کوه حتی ممکن است پشت کوه با معاطات هم بیع بکنند چون از قاعده خارج است، ما اصلاً راجع به آن ها صحبت نمی کنیم. مباحث اصول و فقه ما راجع به آن ها نیست. ما نفی اسلام نکردیم، ما بنا نداریم راجع به آن ها صحبت بکنیم. فقه بنا ندارد

پرسش: به هر حال آن ها هم مقلد شما هستند

آیت الله مددی: نه ان شا الله نیستند، بیهود تقلید نکنند.

پس بنابراین وقتی بحث قانونی می آید قانون آن جامعه را بررسی می کند، فرد در گوشه غاری زندگی می کند به درد نمی خورد. علی ای حال کیف ما کان مخصوصاً اگر اضافه بکنیم یا چون وقت تمام شد من می ترسم اشکال سوم نرسیم این را باز برای فردا می گذاریم، مخصوصاً اگر اضافه بکنیم که این شریعت مقدسه شریعت خاتم است، من کراراً عرض کردم یکی از خصائص خاتمیت این شریعت باید مواد قانونیش و برنامه هایش واضح باشد برای جمیع بشر در جمیع نقاط کره زمین تا روز قیامت چون معنای خاتمیت اصلاً همین است. اگر بنا بشود یک نفر بفهمد ده نفر نفهمند این آن لغت جامعیت ندارد، خاتمیت را ندارد و لذا این را هم اضافه بکنیم که اصولاً تفکر قانونی الان در غرب آمده که اصطلاحاً از قرن هفدهم شروع شده و به قول خودشان رنسانس، دوره تجدید حیات علمی و ادبی در اروپا، با کتاب هایی مثل روح القوانين، شما اگر روح القوانين را نگاه بکنید این ها حرفشان این بود یعنی اکتفا کردن به نصوص دینی مشکل دارد مثل همین قصه، یکی توش در می آید اتصال می فهمد و یکی اتصال نمی فهمد لذا در قانون نویسی بعد ها یکی از مواد اساسی در نوشتن قانون این شد که تمام این موارد باید به عنوان ماده قانونی قرار بگیرد مثلاً همین هیئت اتصالی را به این اکتفا نکنیم التفهقه تقطع الصلوة یکی بفهمد و یکی نفهمد. مثلاً می گویند شما باید در این اداره پنج روز باشید روز اول چکار

و روز دوم چکار. ببینید همه اعمال مشخص، ماده پنجم، این پنج روز باید پشت سر هم باشد. بالاتر از آن، اگر این پنج روز به هم خورد به بیماری به هم خورد، به سفر به هم خورد، به خواب به هم خورد هر کدام برای یک ماده می گذارند یعنی اصولاً یکی از مباحث، روح قانون و این که اساساً چرا رو به قانون آوردند؟ چرا مسئله ماده قانونی مطرح شد؟ ماده قانونی بر این اساس مطرح شد که نباید نصوص قانونی دارای ابهام باشد، دو تا تفسیر مختلف و لذا حتی در عده ای از کشورها دادگاهی به نام دادگاه قانون اساسی یا مثلاً شورای بازنگری قانون اساسی که اگر دیدند یک ماده قانونی در گذشت ده سال با مشکلاتی مواجه شد آن متن را هم عوض می کنند یعنی آن متن باید جوری قرار بگیرد که قابل تاویل نباشد، مجاز نباشد، کنایه نباشد. کاملاً روشن.

الان ما در فقه می گوئیم مثلاً قاطع در نماز، هیئت اتصالی را در فقه می آوریم اما وقتی به استدلالش بر می گردیم به روایات قهقهة تقطع الصلوة بر می گردیم. نائینی از آن قاطعیت نمی فهمد، مرحوم آقای عراقی می فهمد. این ها می گویند ما باید یک کاری بکنیم که این جا اختلاف فهم نشود. این باید اصلاً خودش ماده قانونی قرار بگیرد. این جهت اتصال و قطع اتصال و شرائطی که در حالاتی که قطع اتصال می آید این خودش باید ماده قانونی باشد. این خلاصه اشکال و عده ای از مستشرقین قبلی نه تازگی، تازگی حرف های مزخرف می زنند. یکی از حرف هایشان این است که اصولاً فقه اسلامی در زمان پیغمبر تدوین نشد، این فقه را علما نوشتند. خب دیگر ما سابقاً هم توضیحاتش را دادیم که تفکرات این ها از کجا گرفته شده. غیر از این که طبق تفکر ما که مسئله قرآن و عترت را مطرح می کنیم و عترت را به عنوان شارحان حقیقی قرآن و سنن رسول الله هستند و این اشکال اصولاً مندرج است این در همین روایت معروف پیغمبر خیلی نکته عجیبی است روایت پیغمبر که صحیح هم هست.:

نضر الله عبداً سمع مقالتي فوعاها

روشن باشد چشم کسی یا رحمت کند، صحبت من را بشنود و درک بکند. این وعاء در این جا همانی است که بعد ها اسم فقه بر آن گذاشتند. در خود قرآن هم فقه آمده است لذا عرض کردیم اولین کتابی که در حدیث در اهل سنت نوشته المحدث الفاصل بین الراوی

و الواعی. این واعی از همین حدیث گرفته. کسی که راوی حدیث است و کسی که درک می کند و می فهمد. حدیث را پی می برد یعنی فقیه، رحم الله امراً سمع مقالتی، صحبت من را شنید در آن تامل کرد و فکر کرد.

ثم بلغها كما سمعها

خیلی عجیب است. نیاید فهم خودش را در نقل دخالت بدهد. همانی را که شنیده نقل بکند مثلاً مرحوم نائینی گفت القهقهة تقطع الصلوة يستفاد من مثلاً قال الصادق القهقهة لا تجتمع مع الصلوة، تبطل الصلوة، نه این جوری نگو، همانی که متن حدیث است بیاور

فرب حامل فقه إلى من هو أفقه منه

شما درست است فهمیدی اما فهم خودت را در مقام، این حدیث خیلی عجیب است اگر تامل بکنید، باب عجیبی دارد، فرب حامل فقه الی من هو أفقه منه، شما الان این جور می فهمی لکن همین جور که هست نقل بکن بعدی ها ممکن است جور دیگر بفهمند.

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين